پذیرش «تکثر»، شاخص دموکراسی طلبی*

رضا علیجانی

یکی از شاخص‌های مهم دموکرات و دموکراسی‌خواه بودن پذیرش تکثر نیروها و تفاوت جایگاه‌ها است. به نظر می‌رسد جامعه ایران در زمان حاضر نسبت به جامعه قبل از انقلاب متکثرتر شده است. جامعه ایران در آن زمان یک جامعه سنتی‌تر و محدودتر و بسته‌تر است. این صرفاً یک توصیف است و نمی‌خواهیم ارزش گذاری مثبت و منفی کنیم. به نظر می‌رسد که الان جامعه ما به صورت لایه لایه و چندضلعی درآمده که هر ضلعش هویت و رویکردهای خاص خودش را به مسائل فکری ـ سیاسی ـ اقتصادی داخلی و جهانی دارد. فضای روشنفکری ما هم به همین شکل است. هرچند همیشه فضای روشنفکری متکثرتر از فضای عامه و فضای عمومی مردم است اما لایه‌های میان نخبگان و مردم عامی و عادی هم، امروزه متکثر شده است. شاید زمانی یک روشنفکر مثل شریعتی غالب می‌شد و گفتمان فکری بخش زیادی از فضای روشنفکری را تحت تاثیر قرار می‌داد یا فرضاً در دورانی یک رهبر سیاسی مثل دکتر مصدق می‌توانست بخش زیادی از جامعه را مخاطب و تحت تاثیر و تحت‌الشعاع اندیشه خودش قرار دهد. من بنا به دلایلی فکر نمی‌کنم در آینده ما چنین رهبران بلامنازع و چنین روشنفکران بسیار درخشان و تک ستاره داشته باشیم. و این امر را چه مثبت و چه منفی بدانیم، اما ناشی از تحولاتی است که در جامعه ایران اتفاق افتاده است. مثل رشد شهرنشینی. طبق آخرین آمارها هم اینک نزدیک به هفتاد درصد از جامعه شهرنشین هستند. شاید آمار رشد طبقه متوسط، رشد سواد، رشد رسانه‌های جمعی و ارتباطی را شنیده باشید که در مقطع انقلاب ما ۱۱۰ تا ۱۲۰ دانشجو داشتیم و الان حدود ۲ میلیون دانشجو داریم. یعنی جمعیت ما دوبرابر شده ولی تعداد دانشجویان ما حدود ۲۰ برابر شده است. در آن مقطع رسانه‌های ارتباطی ما بسیار محدود بود. حداکثر تلفن و رادیو و تلویزیون با دو کانال بود. الان ما با ماهواره، اینترنت، فاکس و... و انواع رسانه‌های مختلف ارتباط داریم. این ارتباط سیال، فاصله شهرستان تا تهران و فاصله داخل تا خارج را در همه حوزه‌ها، حتی حوزه‌های علمی کمتر کرده است. الان ساکنین در شهرستان‌ها هم از طریق اینترنت کاملاً به‌روز هستند. اینترنت فاصله داخل و خارج را هم بسیار کم کرده است. الان با انبوه و انباشتی از اطلاعات در اینترنت مواجهیم. البته این امر می‌تواند هم مثبت و هم منفی باشد. همچنین الان در دانشگاه‌هایمان دوسوم دانشجویان خانم‌ها هستند در حالی که در آن مقطع بسیاری از خانواده‌های مذهبی اجازه نمی‌دادند دخترانشان بالاتر از مقطع ابتدایی درس بخوانند، البته اگر اصلاً اجازه می‌دادند که درس بخوانند. تحولات بنیادی که من اسمش را «انقلاب نامرئی» بنیادی در جامعه ایران می‌گذارم، جامعه ما را متکثر کرده است و به نظر من اگر کسی این تکثر را فهم و درک نکند و همیشه در پس ذهنش در ارائه تحلیل‌ها و راهکارهایش به کار نگیرد، معمولاً به نتایج و خروجی‌های کاملاً نادرست و ناکارآمد می‌رسد. یک جنبه کاربردی آن که هم برای فضای روشنفکری و هم برای فضای سیاسی و جنبش عام و اجتماعی و سیاسی و هم برای جنبش دانشجویی اهمیت دارد این است که نگاه یکسان ساز و یکسان نگر به کل جامعه نداشته باشد، اما ما در ورا یا پس ذهن بسیاری از روشنفکران یا فعالان سیاسی چنین نگاهی را می‌بینیم. در نتایج و خروجی بحث‌هایش و نتایجی که می‌گیرند هم نوعی «توهم فراگیری» وجود دارد. یعنی فلان حزب سیاسی یا فلان روشنفکر تصورش این است که باید حرفی بزند، استراتژی‌ای مطرح کند، تئوری‌ای بدهد، برنامه سیاسی‌ای ارائه بدهد که ۹۰-۸۰ درصد جامعه پشت سرش بیایند. تصورش از مخاطب این طوری است. ما همان‌طوری که همه برنامه‌های تلویزیون را می‌بینیم یعنی گزینشی نگاه نمی‌کنیم یا مجله‌ای که می‌گیریم می‌خواهیم همه مقالات آن را بخوانیم و دنبال مقاله خاص خودمان نمی‌گردیم، در فضای روشنفکری و سیاسی هم به همین شکل عمل می‌کنیم. یعنی یک نوع توهم فراگیری در ما وجود دارد. روشنفکران یا سیاسیون به دنبال تئوری‌ها یا برنامه‌هایی هستند که بتوانند بسان دکتر مصدق در زمان نهضت ملی یا روشنفکری شبیه شریعتی که می‌توانستند بخش اعظمی از مخاطبین خودشان را تحت‌تاثیر قرار بدهند، حرف یگانه و نهایی ارائه بدهند و تک ستاره‌ای باشند در محفل سیاسی یا روشنفکری. در حالی که الان به نظر می‌رسد جامعه ما لایه لایه و مدارمدار شده است. شاید هم اینک و یا در آینده، اهداف درازمدت یا افق‌های دوردست و آرمان‌های مشترکی به وجود بیاید یعنی آرمان فراگیری مطرح بشود مثل دموکراسی، عدالت، استقلال، امنیت و... و این آرمان و غایت شاید بتواند ۷۰ درصد جامعه سیاسی یا مخاطبین جامعه سیاسی و یا ۸۰-۷۰ درصد روشنفکران یا طبقات و اقشاری که مخاطب اینها هستند را مورد خطاب قرار بدهد، اما اگر آرمان دموکراسی یا عدالت یا استقلال یا پیشرفت یا هر آرمان دیگری را قبلاً تقریباً به طور عمومی با یک تئوری (مثلاً مذهبی) توجیه می‌کردند یعنی وجه غالب و اغلب جامعه مذهبی (حال مذهبی ـ سنتی یا نوگرا) بود و هر بحثی که مطرح می‌شد اولش آیه یا حدیثی می‌آمد و ذیل آن بحث باز می‌شد، اما امروز افراد از خاستگاه‌های فکری و معرفتی و هویتی و شاید حتی پارادایمی متفاوتی به سمت آن آرمان مشترک حرکت می‌کنند. ما الان در جامعه خودمان به صورت لایه لایه از سنتی‌ترین اقشار مذهبی را داریم تا اقشار مقداری بازتر که می‌توان آنها را رفرمیست‌های مذهبی دانست، تا اقشاری که دارای هویت و تفکر نواندیشی دینی هستند و تا افرادی که موضع یا دغدغه خاصی روی امور مذهبی ندارند تا جریانات و تفکرات غیرمذهبی با گرایش لیبرال و تفکرات غیرمذهبی با گرایش چپ‌تر و عدالت‌خواه و رویکردهای سوسیال ـ دموکرات و... و تا تفکرات ضدمذهبی. به قول معروف همان‌طور که ما در ایران همیشه چهارفصل آب‌وهوایی و میوه‌های چهارفصل را به طور همزمان داریم، میوه‌های چهارفصل فرهنگی را همزمان داریم. ما اگر در خیابان‌های تهران قدم بزنیم میوه‌های چهارفصل فرهنگی و به طور محسوس نمونه‌های دو سر طیفش را دقیقاً می‌بینیم. بنابراین اگر یک فعال سیاسی، یک روشنفکر و یک اندیشمند چنان توهم فراگیری داشته باشد که فکر کند می‌تواند تئوری‌ای بدهد و یا نظریه یا بحثی را مطرح کند که همه این مخاطبین را پوشش بدهد به نظر من دچار سراب و خودبزرگ‌بینی شده است. اینک این تکثر هم در جامعه عامه ما وجود دارد و هم در جامعه روشنفکری و هم در جنبش دانشجویی. به عبارت دیگر ما با یک نوع پدیده پلورالیزه شدن جامعه‌مان در اجزا و ابعاد مختلفش مواجهیم. در گذشته این تکثر بود ولی نه با این گستردگی و نه به ویژه با این کمیت. یک دسته‌بندی کلی مذهبی و غیرمذهبی وجود داشت. مذهبی‌ها یک دوره متاثر از بازرگان یا طالقانی و مجاهدین بودند یک دوره اکثریت وسیعی از آنها متاثر از شریعتی بودند. ولی الان در بین روشنفکران مذهبی هم لایه‌های مختلفی را می‌بینیم که هریک از یک نحله متاثرند، از: شریعتی، بازرگان، طالقانی، مجاهدین، سروش، ملکیان، کدیور و مطهری و آیت‌الله منتظری و... این لایه‌ها را فقط در حوزه مذهبی می‌بینیم. در حوزه غیرمذهبی‌ها هم لایه‌بندی‌های گوناگونی وجود دارد. در جامعه هم سیری به سمت اتمیزه شدن وجود دارد که وجهی از آن مثبت و وجهی دیگر منفی است. جنبه جمع گریزی و «ما» گریزی آن، منفی است ولی جنبه تشخص و شهروندی آن مثبت است. در جریان راست سنتی، آن هم بخشی از جریان راست، کاملاً به صورت تقلیدی و مقلدوار مسائل سیاسی و فکری‌شان را تعیین می‌کنند و مثلاً چهارشنبه می‌گویند به یکی رای بدهید و جمعه می‌گویند به کس دیگری رای بدهید، اما از این طیف که کمی گذر کنیم می‌بینیم در بقیه اقشار مذهبی اینگونه نیست که آنها مقلد رهبران فکری و سیاسی‌شان باشند. در بدنه جریان دوم خرداد، در بدنه جریان ملی- مذهبی، در بدنه جریانات دیگر روشنفکری و... این وضعیت را در چند انتخابات اخیر به خوبی دیده‌ایم. در انتخابات شوراها دیدیم که فردی شاخص، مورد اعتماد و محبوب یک جریان نظری می‌داد که بخشی از بدنه آن جریان ضمن حفظ احترام به آن فرد، اما حرفش را گوش نمی‌کرد. این خود جلوه‌ای از حرکت به سمت اتمیزه شدن جامعه است. از نقاط منفی این سیر این است که اگر این گرایش و درونمایه بخواهد تا بی‌نهایت سیر بکند و خط سرخ و حد توقفی نداشته باشد هیچ امر جمعی شکل نمی‌گیرد تا مبنای دموکراسی، پیشرفت و منافع ملی و... باشد. بنابراین نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم توجه و تاکید بر رشد تکثر و برجسته‌شدن تکثر فکری ـ سیاسی اجتماعی در جامعه کنونی ایران است و خروجی و نتیجه‌ای که هم برای جنبش کل، هم برای روشنفکران تئوری‌گرا و هم برای روشنفکران مبارز و اکتیو سیاسی مهم است و هم برای جنبش دانشجویی مهم و قابل توجه است این است که هیچ فردی، هیچ جریان و هیچ اندیشه‌ای نمی‌تواند خود را مرکز ببیند و دیگران را پیرامون. خود را متن ببیند و دیگران را پاورقی. متاسفانه اینک ما نوعی خودمرکزبینی و خودبزرگ‌بینی و نادیده گرفتن تکثر نیروها را به صورت فراگیر در اکثر هویت‌ها و جریان‌های فکری و سیاسی مشاهده می‌کنیم. راست سنتی و راست اقتدارگرا در دوره اصلاحات می‌گفتند در جامعه ایران آبله‌مرغانی آمده است اما از بین خواهد رفت. یعنی آنها جامعه را مال خودشان می‌دانستند و می‌دانند. این آبله‌مرغان هم با اندکی ارشاد و هدایت (حالا به طرق مختلف که معمولاً فیزیکی و غیرفیزیکی و انواع و اقسام دارد) حل می‌شود و مردم مال ما هستند. شاید جریان دوم خرداد هم خودش را در همین توهم می‌دید. انگار همیشه مردم پشت قباله این جریان هستند. آنها می‌گفتند و می‌گویند ما تئوری آورده‌ایم، ما تشکیلات سراسری هستیم و... یک نوع خودمرکزبینی و خودبزرگ‌بینی و توهم فراگیری هفتاد- هشتاد درصدی شاید در بعضی دوستان ملی- مذهبی ما هم وجود دارد. عکس بسیاری از بزرگان و افراد پاک این جامعه را ملی- مذهبی‌ها بالای سرشان می‌زنند- عکس مصدق، بازرگان، طالقانی و شریعتی- که همگی جزء مفاخر ملی ما هستند. اینها و دوستدارانشان هم در قباله ما هستند! آن طرف‌تر، جریان ملی هم شاید همین تصور و توهم را داشته باشد. آنها می‌گویند مصدق اصلاً متعلق به ما است و ما جریان و جنبش پنجاه‌ساله و با پیشینه پرافتخاریم. مذهب را در حوزه شخصی قرار می‌دهیم و مهم نیست که خودمان اعتقاد داریم یا نداریم- که عمدتاً هم اعتقاد دارند- ولی چون مذهب را در حوزه اجتماعی نمی‌آوریم، خب آینده مال ما است! آن طرف‌تر و در مدارهای بعدی هم همین تصور و توهم فراگیری را دارند. جریانات لائیک (با گرایش لیبرال یا با گرایش رادیکال) شاید تصور و توهمشان- که از برخی از بحث‌ها، تئوری‌ها، نوشته‌ها و سخنرانی‌هایشان آشکار می‌شود- همین توهم فراگیری است. گویی یک پس‌زمینه ذهنی در آنها عمل می‌کند مبنی بر اینکه مذهب در جامعه ایران خوب عمل نکرده است و چون ما غیرمذهبی هستیم و برخلاف ملیون دارای حرف و تئوری هم هستیم و حرف‌هایمان قدیمی نیست و به‌روز هستیم، پس اکثر مردم طرفدار ما هستند و الان هم اگر بخواهیم مراسم بگیریم باید در استادیوم آزادی باشد، حجم سالن برای ما کوچک است! توهمی اینچنینی در میان برخی از آنها وجود دارد. نیروها و مدارهای آن طرف‌تر، چه از نظر فکری و چه از نظر سیاسی، آنهایی که چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب مبارزه کرده‌اند و شهید داده‌اند، هم می‌گویند ما اصلاً جریانات پرافتخاری هستیم. ما نوک پیکان تکاملیم و بقیه پشت جبهه ما هستند. خلاصه اینکه این تصور فراگیری و توهم ۹۰-۸۰ درصدی بودن را در همه طیف‌ها می‌بینیم. از آن جریانی که تحول‌خواهی اکثر جامعه را آبله‌مرغان می‌داند تا اپوزیسیون خارج از کشور که از راه دور با جامعه ایران ارتباط دارد. اما دو، سه رخداد نشان داد که نمی‌شود به همین سادگی با مسائل برخورد کرد. من به یاد دارم در انتخابات دوم خرداد برخی از افراد و جریانات در اپوزیسیون خارج از کشور برایشان قابل تصور نبود که جمعیت و کمیت بالایی در همین ساخت قدرت بیایند و رای بدهند. آن تفکرات و جریانات فکر می‌کردند که نفرتی که در خودشان وجود دارد در دیگر مردم و اکثریت جامعه هم به همان شکل وجود دارد و یا به همان شیوه عمل می‌کند و مردم هم مثل آنها حاضر نیستند مهر در شناسنامه‌شان بخورد ولی مشارکت‌هایی که شد نشان داد مردم پراگماتیستی‌تر به مسائل نگاه می‌کنند. آنها با عقل عملی‌شان تصمیم می‌گیرند، عقل عملی به اضافه مقداری شور و احساس که من اسم مجموع و مخلوطش را می‌گذارم «شم». به هر صورت مردم با شم درونی خودشان تصمیم می‌گیرند. نه رای دادنشان به آن معناست که طرفدار قدرت مستقر هستند که بعضی‌ها این طوری تفسیر می‌کنند و نه رای ندادنشان. این یک نمونه بود که تا همین انتخابات هم خودش را با فراز و نشیبی نشان داده است. یک نمونه دیگر که شاید بیشتر در رابطه با هویت مذهبی خودش را نشان می‌دهد آیین‌ها و مراسم‌های مذهبی است. مثل نیمه شعبان، تاسوعا، عاشورا و... برخی روشنفکران (عمدتاً غیرمذهبی) چنان در فضاهای بسته و جمعی خودشان هستند که تصور می‌کنند اساساً جامعه مذهب را بوسیده و کنار گذاشته است. اینها نه قادرند بازگشت به مذهب آیینی را در جامعه ببینند و نه حاضرند مذهب روشنفکری را در جامعه به رسمیت بشناسند و لحاظ کنند. اینها هم اگر در یک روز مذهبی مثل تاسوعا یا عاشورا و... به خیابان‌ها بیایند و کمی قدم بزنند شاید کمی واقع‌گراتر بشوند. البته همه جوان‌هایی که می‌آیند و لباس سیاه می‌پوشند و شاید آرایش موهای بعضی‌هایشان هم به شکل‌های سنتی نباشد، ولی حاضرند زنجیر بزنند و سینه بزنند، نماد همه جوانان جامعه ما نیستند. همان‌طوری که برخی از جوانانی که مثلاً در روزهای جمعه در اطراف دربند دیده می‌شوند، نماد همه جوانان جامعه نیستند، مجموعه آنها تشکیل دهنده جوانان جامعه ما هستند. هر کدام از ما در هر نقطه‌ای که ایستاده‌ایم، در نقطه مذهب سنتی، مذهب نوگرا، غیرمذهبی و ضدمذهبی، اصلاح‌طلب، تحول‌خواه و... عقایدمان به‌عنوان یک فرد، به‌عنوان یک روشنفکر، یک فعال سیاسی و به‌عنوان یک فعال جنبش دانشجویی محترم است. اما نبایستی در ورای ذهن‌مان جامعه را تکثیرشده خودمان بدانیم. مانند تصاویری که اینک از طریق کامپیوتر در یک صفحه به تعداد زیاد تکثیر می‌شود. من درون ذهن و روحیات خود ایستاده‌ام: روی مذهب ایستاده‌ام و یا از آن عبور کرده یا نکرده‌ام؛ روی اصلاحات مانده‌ام و یا از آن عبور کرده‌ام یا نکرده‌ام؛ روی ملیت و منافع ملی ایستاده‌ام و یا نایستاده‌ام؛ به هر حال من خودم هستم. اما اگر تصورم از جامعه شکل و صفحه‌ای تکثیر شده و آگراندیسمان شده از شخص خودم باشد، دچار اشتباه و تصور و توهم می‌شوم. توهمی که الان متاسفانه در بخش مهمی از حوزه روشنفکران و فعالان سیاسی ما وجود دارد. نتیجه عملی بحث ما این است که اگر ما تکثر نیروها را مبنا قرار دهیم در هر کار عمومی جدا از اینکه هر کس به طور طبیعی هویت خود، تفکر، منافع، استراتژی، منش و... خودش را بیشتر قبول دارد، اما در عین حال به خوبی می‌داند که این بدان معنا نیست که دیگران را می‌تواند داخل تحلیل، استراتژی، منافع و... خودش بکشد. گفت‌وگو، آگاهی‌دهی، تاثیر و تاثر متقابل تا حدی موثر است (و ضروری و بنیادی هم هست). شاید در سنینی تا حدی تغییر دادن تفکر و گرایش خود ممکن باشد اما به هر حال پس از گذراندن سالیانی از عمر و یا به واسطه خانواده و طبقه‌ای که به ناچار در آن قرار داریم، افکار و تمایلات و خواست‌ها و شخصیت و روحیات ما شکل می‌گیرد و دیگر به ویژه پس از سنین نوجوانی و گاه جوانی قابل تغییر نیست و بایستی در همین شکلی که هست ویژگی‌های یکدیگر را به رسمیت بشناسیم و بتوانیم با حفظ آنها با یکدیگر تعامل و همکاری داشته باشیم. این امر در یک جامعه کل، اهمیت بس فراوان‌تر و حیاتی‌تری می‌یابد. نتیجه عملی‌تر این بحث این است که در همین تریبون‌های دانشجویی ما می‌توانیم مورد پرسش قرار بدهیم کسانی را که در ورای تحلیل هایشان یا در خروجی و نتایج بحث‌هایشان نگرش حذفی و اراده یکسان‌سازی جامعه و نادیده گرفتن تکثرها وجود دارد. چه آن کسی که از موضع مذهبی سنتی یا با پشتگرمی به قدرت می‌خواهد دیگران را حذف کند و چه کسی که شاید زور سیاسی نداشته باشد ولی از موضع یک روشنفکر غیرمذهبی یا مذهبی برخورد حذفی با دیگر روشنفکران می‌کند. برخورد سراسر منفی و پرنفرت با دیگری که علاوه بر نقد فکری، موجودیت دیگری را هم نفی می‌کند، خواسته و ناخواسته، نوعی دوقطبی کردن جامعه است. این انحصارگرایی‌ها و خودحق‌پنداری‌ها و خودمرکزبینی‌ها به شدت مستعد پرورش خشونت و در ادامه آن توتالیتاریسم با اشکال مختلف در آینده جامعه ماست. بر این اساس اگر فردی که در چارچوب اصلاحات می‌اندیشد بیاید و در تریبون دانشجویی کسانی که دیگر اصلاحات را قبول ندارند منکوب بکند و یا مثلاً یک روشنفکر غیردینی، روشنفکران دینی را منکوب بکند و روی آن ضربدر سرخ بکشد و... ما باید او را مورد پرسش قرار دهیم و به او بگوییم که ما نمی‌خواهیم فقط بحث نظری با شما بکنیم تا ببینیم حرف‌های شما درست است یا غلط، جمع‌بندی‌ای که از اصلاحات می‌کنی درست است یا غلط است، جمع‌بندی‌ای که از مذهب می‌کنی درست است یا غلط، بلکه ما یک پرسش اجتماعی و یک پرسش استراتژیک از شما به‌عنوان یک جوان، یک دانشجو یا یک علاقه‌مند به این مباحث که آن سوی تریبون نشسته‌ایم، داریم و آن اینکه نتیجه و خروجی نهایی بحث شما برای جامعه ما چیست؟ و ما باید چه نتیجه کارکردی از آن بگیریم؟ به نظر من باید با صراحت هر بحثی که نخواهد تکثر نیروها، افکار و منافع را به رسمیت بشناسد و به طور عملی و واقعی به آن التزام داشته باشد را نقد کرد. از سنتی‌ترین اقشار تا ضدمذهبی‌ترین اقشار در جامعه ایران واقعیت و موجودیت دارند و قابل حذف نیستند. نه سنتی‌ها می‌توانند روشنفکران را با لودر به دریا بریزند و نه روشنفکران سنتی‌ها را. در طول انقلاب نیز به مردم این وعده داده شد که در انقلاب ما، مارکسیست‌ها هم آزادند که فعالیت بکنند فقط نباید توطئه بکنند. پس در فرهنگ انقلاب، این طبیعی بود که جامعه متکثر باشد. این حرف‌ها در اول انقلاب حرف‌های کاملاً معمولی و رایجی بود. آیت‌الله طالقانی حتی بعد از انقلاب از منظر یک عالم دینی می‌گفت حجاب یک امر اعتقادی است. اما در دوران انقلاب بر مبنای فرهنگ روشنفکری حاکم بر انقلاب، پذیرش تنوع و تکثر در حوزه عقاید و در حوزه رفتار اجتماعی را رهبران مذهبی همین جامعه می‌گفتند و وعده می‌دادند. به هر حال تفکر، سیاست، استراتژی، مذهب و... در جامعه ما متکثر است. اما متاسفانه انحصارگرایی فقط در گرایشات اقتدارگرای راست سنتی نیست و در بخشی از حوزه روشنفکری ما هم وجود دارد و به‌ویژه بخشی از روشنفکری غیرمذهبی ما برخورد بولدوزری با روشنفکری مذهبی می‌کند و یا برخی از مذهبیون گاه شرط مذهبی بودن را لازمه همسویی و همکاری سیاسی می‌انگارند و یا بعضی از ملیون حاضر به همکاری و همسویی با چپ‌ها نیستند. هر کدام از این برخوردهایی که تکثر را نادیده می‌گیرد می‌تواند بسترساز و مولد استبدادی جدید در جامعه ما در آینده باشد، اما تجربه طولانی تاریخی به ما آموخته است که هر مبنای فکری، از هر رویکرد نظری، هر رویکرد سیاسی ـ استراتژیک که خودحق‌پنداری مطلق داشته باشد و مهم‌تر از آن اینکه نخواهد تکثر موجود در جامعه را به رسمیت بشناسد می‌تواند استبدادساز باشد و جنبش دانشجویی می‌بایست با هر تفکر، تفکر حاکم و محکوم، غالب و مغلوبی که نگاه یکسان‌ساز و حذفی با دیگر نیروها دارد با پرسشگری و نقد برخورد کند.

*** متن حاضر قسمتی از یک سخنرانی است که در دانشگاه علم و صنعت و به دعوت نشریه سبزاندیشان ایراد شده است.**

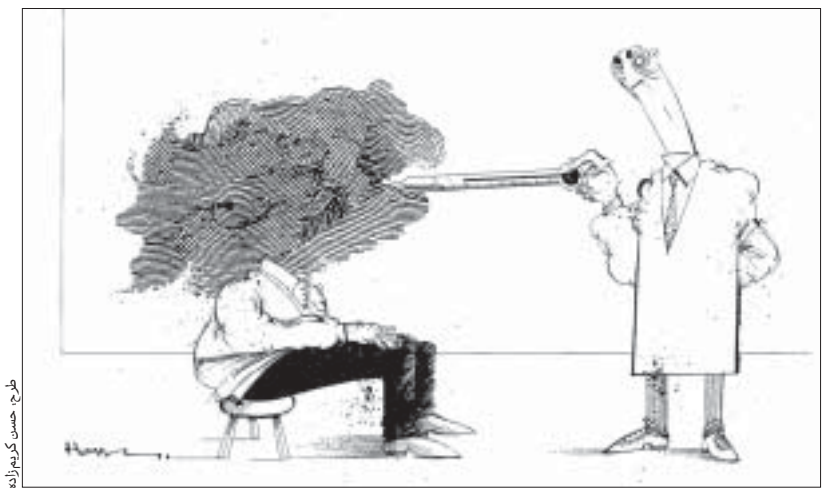

طرح: حسن کریم‌زاده

بازگشت به گفتمان خاتمی

سخنرانی علی شکوری‌راد در انتقاد از اصلاح طلبان رادیکال

گروه سیاسی: «برای جلب نظر مردم به اصلاحات راهی جز بازگشت به گفتمان خاتمی و طراحی استراتژی برد- برد جدید وجود ندارد.» این محور پیشنهادی است که «علی شکوری‌راد» برای آینده جریان اصلاحات ارائه می‌کند. شکوری‌راد که در ادامه سلسله جلسات «چه باید کرد؟» سخن می‌گفت، در این باره توضیح داد: «اصلاح‌طلبان می‌توانند از خطاهای مکرر طرف مقابل خود نیز استفاده کنند تا مردم را به اصلاحات بازگردانند. ضمن اینکه نیاز به وحدت ملی در برابر فشارهای خارجی موجب دعوت به بازگشت افرادی با پایگاه اجتماعی بالا نظیر آقای خاتمی خواهد شد.» شکوری‌راد با اشاره به بی‌توجهی به قانون اساسی قبل از دوم خرداد تصریح کرد: «قانون‌گرایی و جامعه مدنی شعارهای اصلی خاتمی بود. او می‌گفت که از این طریق می‌خواهد نظام را حفظ کند. بر این اساس هم گفته شد رهبری در چارچوب قانون اساسی.» شکوری‌راد در این نشست که از سوی حوزه شمال تهران جبهه مشارکت برگزار شد، با یادآوری نظر امام خمینی(ره) در اواخر عمرشان مبنی بر اینکه «همه چیز باید به حدود قانون اساسی برگردد.» به شرایطی اشاره کرد که در اوایل دوران ریاست جمهوری از خاتمی خواسته شده بود به دلیل نفوذ کلامش از ولایت فقیه دفاع کند و خاتمی نیز ولایت فقیه را در چارچوب قانون اساسی عمود خیمه نظام خوانده بود. وی افزود: «این مسئله استراتژی برد- برد را دنبال می‌کرد چون در چارچوب اختیارات قانون اساسی، بدون همکاری رهبری امکان پیشبرد اصلاحات وجود نداشت.»

■ اصلاحات و سه شعار رادیکال

شکوری‌راد در ادامه سخنانش را به بحث درباره مسئله «اصلاحات» رساند و گفت: «این واژه یک سال و نیم پس از دوم خرداد از طریق ترجمه وارد گفتمان رایج شد و هر کسی از ظن خود شد یار او و تلقی خاص از آن پیدا کرد.» وی با بیان اینکه «خاتمی نیامده که با رهبری درافتد یا قانون اساسی و نظام را عوض کند.» افزود: «این در حالی بود که تعریف اصلاحات در ادبیات برخی عملاً به گونه دیگری پیش رفت. در واقع سیاست برد- برد آقای خاتمی از سوی دو گروه همراهی نشد و در عمل مورد مخالفت قرار گرفت. یکی بخشی از جناح راست که فکر می‌کردند با حاکمیت قانون دوران یکه‌تازی آنها تمام می‌شود و از شش ماه پس از دوم خرداد به تعبیر خاتمی هر نه روز یک بحران به وجود آوردند. از طرف دیگر بخشی از اصلاح‌طلبان به سمت رادیکالیسم و ادبیات تند و تعجیل در کسب اهداف بروند. شکوری‌راد بر این مبنا، سه شعار «عبور از خاتمی» که محوریت خاتمی را برای هدایت اصلاحات نفی می‌کرد. «تغییر قانون اساسی» که براساس قانون اساسی بازنگری در آن غیرممکن بود و یک خواسته انقلابی ارزیابی می‌شد و «عبور از جمهوری اسلامی» که با عرضه مانیفست جمهوریخواهی و تشکیل جبهه جمهوریخواهی مطرح شد را از عوامل شکست اصلاحات عنوان کرد.

■ حرف مصباح و گنجی یکی بود

این عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت با اشاره به تحلیل‌های گوناگون درباره فرجام اصلاحات گفت: «باید به سراغ تحلیل ملموس ساختار قدرت رفت، قدرت ما یعنی قدرت توده‌ای مردم به علت تبلیغات بد اصلاح‌طلبان از بین رفت و شعار عدم شرکت در انتخابات در جایی مثل انتخابات دور دوم شوراها که دموکراتیک‌ترین انتخابات بود از سوی بخشی از اصلاح‌طلبان سرخورده و رادیکال مطرح شد.» شکوری‌راد تصریح کرد: «ما مغلوب گفتمان غلط برخی اصلاح‌طلبان شدیم نه محافظه‌کاران.» شکوری‌راد ادامه داد: «لازمه تقویت پایگاه مردمی اصلاحات بازگشت به گفتمان سازش بین دین و دموکراسی است یعنی همان کاری که خاتمی کرد. آنهایی که به هر دلیلی خواستند عکس این را ثابت کنند، به اصلاحات ضربه زدند. حرف مصباح‌یزدی و اکبر گنجی عملاً یکی بود و به یکجا می‌رسید و هر دو در ناکام کردن گفتمان خاتمی کمک کردند.»

■ ضرورت همراهی با دین

این عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت اظهار داشت: هرکس که بخواهد برای آینده جامعه فکری ارائه کند، باید برنامه‌ای دهد که همه بخش‌های جامعه در آن چشم‌انداز روشنی برای خود ببینند، باید برنامه‌ای باشد که متدینین احساس کنند دینشان مورد تعرض قرار نمی‌گیرد و کسانی که خواهان حقوق اجتماعی‌شان هستند باید احساس کنند که تمامی این حقوق تحقق می‌یابد.

■ سکولارها انقلاب کنند

شکوری‌راد در ادامه سخنانش در پاسخ به پرسشی در مورد امکان تشکیل حکومت سکولار در ایران با بیان اینکه در شرایط کنونی امکان تشکیل حکومت سکولار در جامعه ایران وجود ندارد، گفت: «باید دید چه شده است که بخشی از جامعه خواستار تشکیل حکومت سکولار است. اگر این بخش از قدرت لازم برخوردار است، می‌تواند برای تشکیل حکومت سکولار تلاش کند اما راهکار قانونی برای این منظور وجود ندارد.» وی خاطرنشان کرد: «اگر کسانی که خواهان تشکیل حکومت سکولار هستند، اکثریت شدند، باید به انقلاب دست بزنند.»

■ مذاکره چرخش به راست نیست

وی به مذاکره جبهه مشارکت ایران اسلامی با حزب موتلفه اسلامی اشاره کرد و گفت: «مشخص نیست چرا باید به یک مذاکره نام چرخش به راست گذاشت، این از مشکلاتی است که اصلاحات همواره با آن روبه‌رو بوده است. حتی با دشمن هم می‌توان گفت‌وگو کرد ضمن اینکه این گفت‌وگوها در راستای منافع ملی در شرایط بحران هسته‌ای بوده و هیچ مسئله دیگری در آن مطرح نبوده است.»

■ مشکلی به نام پایگاه اجتماعی

وی در پاسخ به پرسش دیگری در مورد پایگاه اجتماعی حزب متبوع خود طبقه متوسط شهری را طبقه حامی جبهه مشارکت دانست که خواسته یا ناخواسته این پایگاه شکل گرفت. شکوری‌راد تصریح کرد: «منسجم‌ترین طبقه ما هم که طبقه کارگر و سازمان‌دهنده آن خانه کارگر بوده است، امروز به جایی رسیده که خانه کارگر توسط برخی از کارگران نفی می‌شود. اصولاً طبقات در کشور ما شکل نگرفته است، حتی موتلفه هم که پایگاه بازار را داشت، امروز به علت تحولات بازار دیگر نمایندگی طبقه بازار را ندارد و هنوز هم قوی‌ترین اثربخشی اجتماعی در کشور ما توسط روحانیت شکل می‌گیرد که آن هم طبقه نیست.»

خبرها

عبدی، زیدآبادی و ملکیان در ادوار تحکیم

ادوار نیوز: سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی (ادوار تحکیم وحدت) میزبان جمعی از فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استان زنجان بود که برای دیدار با برخی از سیاسیون مرکز به پایتخت آمده بودند. علاوه بر اعضای شورای مرکزی شعبه (در شرف تاسیس) استان زنجان سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی تعدادی از اعضای تشکل‌های غیردولتی نیز در این برنامه حضور داشتند. در این نشست آقایان مصطفی ملکیان، عباس عبدی، احمد زیدآبادی، سیدعلی‌اکبر موسوی خوئینی، عبدالله مومنی و رضا دلبری سخن گفتند و به پرسش‌های حاضرین پاسخ دادند. در ابتدای این نشست عباس عبدی نظام سیاسی ایران را نظامی خاص دانست که قبل از انقلاب نیز چنین بوده است. به عقیده عبدی چنین نظامی درآمدهایش متکی بر نفت است و در این وضعیت نهادهای مدنی امکان استقلال ندارند و قانون اهمیت پایدار نداشته و بر این اساس عرصه سیاست تبعات خاص خود را دارد. عبدی درآمدهای نفتی را در این زمینه موثر دانست و تاکید کرد: در جامعه ما قبل از انقلاب درآمدهای نفتی بسیار بالا بود و این مسئله زمینه استبداد را فراهم می‌کرده است. عبدی کاهش درآمدهای نفتی را در بروز دوم خرداد ۷۶ موثر دانست و گفت: در سال ۷۶ درآمدهای نفتی دولت کاهش یافت و حکومت ناگزیر شد به رای ملت مراجعه کند و این روند تا سال ۷۸ ادامه داشت و اصلاحات مسیر خوبی را تا آن مقطع طی کرد اما افزایش درآمدهای نفتی از سال ۷۹ به بعد باعث تضعیف اصلاحات شد. احمد زیدآبادی دومین سخنران برنامه بود که سخنانش را با تشریح استراتژی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا آغاز کرد. زیدآبادی مسئله ایران را محور استراتژی سیاست خارجی آمریکا دانست و افزود: تحولات درخصوص مسائل ایران اجتناب‌ناپذیر است. وی در تحلیل خود از میزان تاثیرگذاری جریانات داخلی کشور در روند تحولات گفت: امکان تاثیرگذاری اصلاح‌طلبان بر روند تحولات بسیار اندک است و احتمال غلبه تندروها در داخل کشور وجود دارد. سیدعلی‌اکبر موسوی خوئینی دبیرکل سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی نیز در این برنامه گفت: در این میان فرصتی برای نیروهای داخلی به‌وجود آمده که بتوانند در جهت تربیت نیروهای موثر، صاحب صلاحیت و دارای اعتبار نسبی تلاش کنند. این نماینده مجلس ششم در ادامه تاکید کرد: من به این نتیجه رسیده‌ام که صرف تغییر ساختار نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه ممکن است وضعیت را بدتر از گذشته کند. وی بدین ترتیب در پایان مهمترین وظیفه اصلاح‌طلبان داخل کشور را در شرایط موجود تمرین کار جمعی عنوان کرد. عبدالله مومنی دبیر سابق دفتر تحکیم وحدت دیگر سخنران این برنامه، در ابتدای سخنانش گفت: شکست پروژه اصلاح‌طلبی از بالا، بی‌تفاوتی مردم به عرصه سیاست و فشارهای جامعه جهانی نسبت به ایران باعث پیچیده‌شدن شرایط کشور شده است. این عضو شورای سیاستگزاری سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی وظیفه نیروهای داخلی را کار تشکیلاتی، کادرسازی و تربیت نیروهای سیاسی دانست و تاکید کرد: حکومت هم حساسیت زیادی نسبت به این مسئله ندارد و حرکت در این مسیر می‌تواند در آینده موثر باشد. دکتر مصطفی ملکیان به عنوان آخرین سخنران این برنامه «تجارت زندگی» را به عنوان محور سخنانش برگزید و از دغدغه‌هایش با مهمانان سخن گفت و به پرسش‌های دینی و اخلاقی آنان پاسخ داد. حاضرین در جلسه پس از پایان برنامه در منزل اکبر گنجی حضور یافته و آزادی وی را تبریک گفته و درخصوص مسائل طر